

سورایا
سرزمین
دوستدار

خلق

از رفیق خاندان
کارنامه و زمانه احسان الله

در یک روز ابراندود خزان خزری، هفتم آبان ۱۳۰۰ ش / ۲۹ اکتبر ۱۹۲۱، احسان الله خان دوستدار، انقلابی سرشناس و چهره برجسته نهضت جنگل (۱۲۹۳-۱۳۰۰ ش / ۱۹۱۴-۱۹۲۱ م)، بندر انزلی را ترک کرد تا زندگی در تبعید را در سرزمین شوراها بیاغازد. احسان الله خان پیش از قدم گذاشتن در راه بی بازگشت تبعید طولانی اش برای مشایعت کنندگان اش که آمده بودند تا شاهد عزیمت او باشند نطقی غرأ کرد. او ضمن اذعان به شکست جنگلی ها، علت این شکست را «خیانت زعمای قوم» عنوان کرد، همچنین با مستثنا کردن خود و یارانش که به خلق و کشور «خدمت» کرده اند، تاکید کرد که آنان با ترک کشور فقط «کار عظیم شان را به آینده نزدیک»^۲ موکول می کنند.

احسان الله خان در ۱۲۶۳ ش / ۱۸۸۴ م. در ساری متولد شد.^۳ هم پدرش، که پزشک تجربی بود، و هم مادرش هر دو بایی بودند. احسان الله خان مدتی کوتاه در دارالفنون تهران درس خواند و سپس به اردوی مشروطه خواهان در مبارزه برای خلع پد از محمدعلی شاه و استقرار مجدد مشروطه پیوست. با آغاز جنگ جهانی اول به هواداری از گروه های طرفدار عثمانی / آلمانی برخاست و در ۱۲۹۵ ش / ۱۹۱۶ م به «دولت موقت» در کرمانشاه پیوست و در آنجا دوشادوش نیروهای

عثمانی / آلمانی در جبهه‌های غرب جنگید. در پی شکست «دولت موقت»، به تهران بازگشت و به «کمیته مجازات» پیوست؛ گروهی که به رای خود کسانی را که «خائن به منافع کشور» می‌شناخت به کام مرگ می‌فرستاد.

در پی تعقیب نیروهای نظمی در پایتخت به گیلان گریخت و به نهضت کوچک خان جنگلی پیوست. در گیلان رهبری جناح چپ جنگلی‌ها را برعهده گرفت و در ارتباط تنگاتنگ با بلشویک‌ها به فعالیت پرداخت،^۴ متعاقب سرنوشت تلخ جنگلی‌ها، از احسان‌الله خان خواسته شده ایران را ترک کند. عزیمت او و شصت تن از فعالان جنگلی، در واقع بنا بر تشخیص نریمان نریمانف،^۵ صدر شورای کمیسرهای خلق آذربایجان شوروی، و به درخواست تئودور روتشتاین، سفیر وقت شوروی در ایران، که به تازگی پیمان «دوستی و همکاری» با دولت مرکزی ایران را امضا کرده بود و براساس آن از برنامه قبلی آن دولت مبنی بر حمایت از جنبش‌های انقلابی ایران دست کشیده بود، صورت گرفت.^۶ در بدو ورود به قفقاز، به احسان‌الله خان و یارانش حق فعالیت محدود سیاسی داده شد. احسان‌الله خان به همراه یارانش محمدجعفر کنگاوری، احمد مسافر و آشوری، حزبی تازه به نام کمیته‌ی انقلاب آزاد کننده ایران بنیاد نهاد. مقر حزب جدید دکانی قدیمی بود در باکو که آشوری، پیشکار و منشی احسان‌الله خان در آن منزل داشت. احسان‌الله خان و یاران او فعالیت‌های انقلابی را برای ایجاد تغییر در وطن‌شان، ایران، از این مقر نسبتاً محقر هدایت می‌کردند. برخی از چهره‌های شاخص حزب کمونیست آذربایجان فعالیت‌های کم دامنه آنان را تا حدی تحمل و حمایت می‌کردند. از جمله می‌توان نریمان نریمانف را نام برد که قبلاً هم با جنگلی‌ها همکاری‌هایی کرده بود.^۷

دولت ایران از همان بدو ورود احسان‌الله خان به قفقاز نسبت به فعالیت‌های وی در مناطق مرزی ناخرسند بود و در مقاطع مختلف از مقامات شوروی اکیداً خواسته بود که زمینه‌های لازم را برای دور کردن احسان‌الله خان از مناطق مرزی قفقاز فراهم کنند و وی را در جایی در مسکو یا قسمت‌های شمالی شوروی سکنا دهند. احتمالاً آنچه موجب می‌شد دولت ایران بر این امر اصرار بیشتر ورزد، امکان پیوستن احسان‌الله خان به مازور لاهوتی بود که پس از شورش ناکامش به باکو پناهنده شده بود و احتمال همکاری آن دو وجود داشت.^۸

در اوت ۱۹۲۲ / مرداد ۱۳۰۱، یعنی یک سال پس از اقامت در باکو، احسان‌الله خان، با توجه به تثبیت تدریجی قدرت سیاسی رضاخان در ایران، که در آن هنگام وزارت جنگ را بر عهده داشت، دو نامه سرگشاده به وی نوشت. در نامه نخست، که امضای آشوری و مسافر هم در پای آن بود، حساسیت لحظه تاریخی که «نهضت آزادی‌خواهی در پهنه عالم می‌گسترده و تفوق امپراطوری بریتانیا به آخر رسیده است» گوشزد می‌شود؛^۹ ضاحان سردار سپه را به پیوستن به ارتش انقلاب و

دگرگونی ترغیب می‌کنند و خطاب به وی می‌گویند: «عقیده ما این است به یک جمهوری که وسایل آن به دست تو آماده است سراقراز گردیم» و از او می‌خواهند که طومار حکومت مستبد قاجار را در هم پیچد. نامه با امید به این که رضاخان به قهرمان حماسی ایران، کساوه‌آهنگر تاسی جوید، با این شعر حافظ به پایان می‌رسد:

بیا و کشتی ما در شط شراب انداز غریو و ولوله در جهان شیخ و شاه انداز^۱
دو هفته بعد، نیز در ۲۲ اوت ۱۹۲۲ / ۳۰ مرداد ۱۳۰۱ احسان‌الله خان نامه دیگری برای رضاخان گسیل می‌دارد. در حالی که نامه نخست دو صفحه بیش نبود، دومین نامه بالغ بر بیست صفحه شده بود. در دومین نامه، که فقط امضای احسان‌الله خان را بر پای داشت، او با صراحت بیشتر رضاخان را طرف خطاب قرار می‌دهد که «متوجه وظایف تاریخی و میهنی‌اش» باشد. احسان‌الله خان در این نامه، پس از ذکر شرح کشفی از تاریخ ایران در سده نوزدهم میلادی و «رقابت‌ها و کشمکش‌ها میان دو قدرت بزرگ، امپراتوری بریتانیا و روسیه‌ی تزاری بر سر غارت ایران، تصویری از آرایش نیروهای بین‌المللی آن زمان به دست می‌دهد. بنا بر نظر احسان‌الله خان «اتحاد جماهیر شوروی تمایلی به پیاده کردن اصول کمونیسم در ایران ندارد، زیرا ایسن امر مغایر استراتژی شوروی در آن زمان است.» گذشته از این، به رضاخان توصیه می‌کند که «همچون کمالیون ترکیه این روزها را مغتنم شمرد» و از «اوضاع بین‌المللی» و نیز «حمایت تاکتیکی دولت شوروی» بیشترین بهره را بگیرد. در پایان با اعلام تشکیلات مذهبی وقت به عنوان فاسدترین و مستبدترین نهاد، رضاخان را به درهم شکستن مقاومت ایشان و تشکیل «جمهوری خلق ایران» فرا می‌خواند.^{۱۰}



اگر چه، در ابتدا، شیروانی، جانشین کمیساریای امور خارجه آذربایجان، ابتکار عمل احسان‌الله خان در نگارش این نامه‌ها را پسندیده و با آن موافقت کرده بود و هر دو نامه به زبان فارسی در چاپخانه دولتی به چاپ رسیده بود، لیکن، بعداً هنگامی که کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان از محتوای نامه مطلع شد، قضیه نامه‌ها به موضوعی سیاسی بدل شد. کیروف، دبیر اول وقت حزب کمونیست آذربایجان به پلیس سیاسی GPU (گ.پ.او) فراخوانده شد تا گزارش مفصل ماجرا را ارائه کند، همه کارمندانی که در این کار با احسان‌الله خان همکاری کرده بودند از منصب‌شان کنسار گذاشته شدند و دستور داده شد که همه نسخه‌های نامه بی‌درنگ جمع‌آوری شود.^{۱۱}

در پی این اقدام سیاسی نسبتاً تند، مقامات شوروی به تلویح از احسان‌الله خان خواستند تا هنگامی که در خاک شوروی مقیم است سکوت پیشه کند. سپس به توصیه نریمانف، احسان‌الله خان با لقب رفیق سرخ به همراه همسر و یاران دیگرش از جمله آشوری و حاج احمد راهی مسکو شد تا در دومین کنگره انترناسیونال سرخ اتحادیه کارگری - پروفینترن (Profintern) - شرکت کند. در تفلیس سلطان‌زاده نیز به ایشان پیوست و رو به مسکو نهادند. «نمایندگان سیاسی دولت ایران در آذربایجان قفقاز» که نگران حضور احسان‌الله خان در باکو بودند از عزیمت وی به مسکو استقبال کردند. ماموران دولت ایران احسان‌الله خان را طی سفرش از تفلیس تا مسکو و حتی طی اقامتش در مسکو زیر نظر داشتند.^{۱۲}

اقامت احسان‌الله خان در مسکو دیری نپایید. وقتی در اواخر ۱۳۰۱/۱۹۲۲ به باکو بازگشت بار دیگر به او یادآوری شد که می‌باید در سکوت و در حاشیه زندگی کند. ظاهراً در همین دوره است که احسان‌الله خان با کنسول ایران در باکو تماس می‌گیرد و در پی کسب اجازه بازگشت به ایران بر می‌آید. مشاورالممالک، سفیر کبیر ایران در شوروی در پیام رمزی که از مسکو به تهران می‌فرستد نظر وزارت امور خارجه را در این مورد جویا می‌شود.^{۱۳} تهران تقریباً بی‌درنگ پاسخ می‌دهد: دولت ایران به احسان‌الله خان اجازه بازگشت می‌دهد، مشروط به آن که او مقامات را از تاریخ ورودش مطلع سازد تا دولت بتواند محل مناسبی را برای سکونتش در نظر گیرد.^{۱۴}

ظاهراً پاسخ دولت ایران پاسخی نبود که احسان‌الله خان انتظارش را داشت. او که به گذشته سیاسی خود می‌بالید، و در موقعیتی نبود که عفو دولت ایران را بپذیرد. پس تنها یک راه برایش باقی ماند: ابرام بر مخالفتش با دولت مرکزی ایران بود.

طبق برخی اسناد، در این مرحله او بر آن شد. از فرمان مقامات شوروی مبنی بر سکوت پیشه کردن سر پیچیده و در ۱۹۲۳/۱۳۰۲، به واسطه پیروانش سید جلال و ابراهیم‌خان، مبارزه‌ای چریکی با هدف به زیر کشیدن ستاره طالع رضاخانی ترتیب می‌دهد.^{۱۵}

پنج سال میان ۱۹۲۳ تا ۱۳۰۲/۱۹۲۸ تا ۱۳۰۷ سال‌هایی است که مقامات شوروی اندک اندک احسان‌الله خان و یارانش را به پذیرش گونه‌ای انزوای سیاسی واداشتند. تنها چیزی که از او طی این سال‌ها در دست است ایفای نقش در یکی از نخستین فیلم‌های تبلیغی شوروی ساخته لئو مور است. داستان گیلان قمیزی (دختر گیلان) بر پایه برداشت شوروی از نهضت جنگل و علل پنهان شکست اسفبار آن ساخته شد. در این فیلم تنها احسان‌الله خان در نقش خودش ظاهر شد. و نقش شخصیت‌های مشهوری همچون کوچک‌خان را بازیگران برعهده داشتند.^{۱۶}

در نیمه دهه ۱۹۲۰ / ۱۳۰۰ اداره پلیس سیاسی تازه تأسیس او.گ.پ.ئو (GPU) احسان‌الله خان و اطرافیان فعالش را بیش از پیش در منگنه گذاشت. به آنان دستور داده شد که سلاح‌های شخصی‌شان را که هنگام ترک انزلی و ورود به قفقاز به همراه داشتند تسلیم کنند. ماموران OGPU به مقر آنها در باکو حمله‌ور شدند و هر چه داشتند ضبط کردند، حتی خروج آنها را محل مسکونی خود قدغن کردند. از آن پس آنان از نظر مالی وابسته به مبلغ ناچیزی بودند که از کمیساریای امور داخله دریافت می‌کردند.^{۱۷}

در ایران تحکیم و تثبیت تدریجی قدرت رضاخان، سرانجام راه را برای پادشاهی‌اش هموار کرد قطعاً امری نبود که کسی چون احسان‌الله خان به استقبالش برود و موجب شد که وی در مواضع گذشته‌اش در مورد رضا شاه تجدید نظر کند. نزد احسان‌الله خان دیگر رضاخان آن سربازی نبود که در ناصیه‌اش مصطفی کمال دیگری جستجو شود. برای او اینک رضاخان عامل برکشیده «امپریالیسم انگلیس» بود که به «امر ارباب بر تخت سلطنت تکیه زده بود.» در سال ۱۳۰۷/۱۹۲۸ احسان‌الله خان سکوت پنج‌ساله‌اش را شکست و بار دیگر به صحنه فعالیت علنی سیاسی بازگشت. این بار کاریکاتورهایی از رضا شاه کشید و در آنها او را عروسک «امپریالیسم انگلیس» خواند. تعدادی از این کاریکاتورهای چاپ سنگی با پست به نشانی‌های مختلف در ایران و از جمله به برخی ادارات دولتی فرستاده شد.^{۱۸}

مقامات ایرانی، بی‌درنگ با خشم و عصبانیت، به نشر این اوراق تبلیغی، واکنش نشان دادند. تیمورتاش، وزیر دربار و یکی از پرنفوذترین شخصیت‌های سیاسی آن روزگار، داویتیان، سفیر شوروی در ایران را فراخواند و مراتب اعتراض رسمی دولت ایران را به وی ابلاغ کرد. داویتیان نیز بی‌درنگ با مسکو و باکو تماس گرفت و میرزایان، دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان را از اعتراض دولت ایران آگاه ساخت. داویتیان در نامه محرمانه‌اش به میرزایان نوشت که مقامات ایرانی، از جمله تیمورتاش، بر این باورند که احسان‌الله خان در این دسیسه تازه که مناسبات ایران و شوروی را به خطر می‌افکند دست داشته است. به اعتقاد داویتیان «این گونه اقدامات عمیقاً به مناسبات دیپلماتیک دو کشور آسیب می‌رساند» داویتیان در نامه‌اش به میرزایان نوشت، «اگر ایس‌ن فعالان سیاسی به

راستی به ادامه اعمال انقلابی‌شان را سخند. آیا عاقلانه‌تر آن نیست که فعالیت‌هایشان را در کشور خود بی‌بگیرند و نه از خاک شوروی.» وی در آخر مقامات حزب کمونیست آذربایجان را به «یافتن راه‌حلی برای خروج از این مخمصه و بازداشتن احسان‌الله خان و گروهش از فعالیت‌هایی که موجب تیرگی مناسبات دیپلماتیک شوروی و ایران می‌شود» فرا می‌خواند. واکنش به این فراخوان در باکو فوری بود. احسان‌الله خان و یاران‌اش به OGPU احضار شدند و به آنان دستور داده شد که در دم از فعالیت‌های سیاسی‌شان دست بکشند.^{۱۹}

در اواخر دهه ۱۹۲۰/۱۳۰۰ فشار بر کمونیست‌های غیر شوروی ساکن در سراسر اتحاد جماهیر شوروی کم‌کم فزونی گرفت. کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، با ابلاغ امریه‌ای تازه، از همه احزاب کمونیست جمهوری‌ها و کمیساریای امور داخله و خارجه هر جمهوری خواست که در راه متقاعد ساختن همه کمونیست‌های غیر شوروی که در اتحاد شوروی به سر می‌برند به پذیرش شهروندی شوروی گام‌های لازم را بردارند. در مورد خارجی‌ان غیر کمونیست بدیل اخراج هم در نظر گرفته شده بود.

تلاش‌های تازه برای پذیرش شهروندی شوروی و پیوستن به احزاب کمونیست محلی در چارچوب اصول قانون اساسی ۱۹۲۴، که برای تاسیس جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی فراهم آمده بود، صورت می‌گرفت. به موجب این قانون، احزاب کمونیست هر جمهوری نمایندگانی را برای مجالس مقننه جمهوری‌ها نامزد می‌کردند، بنابراین، ضرورت تبدیل احزاب کمونیست به حزب‌های فراگیر توده‌ای یکی از برنامه‌های دولت شوروی شد. البته بعدها، در ۱۹۳۶، استالین الگوی دیگری برای اتحاد جماهیر شوروی ارائه کرد، که بلافاصله موسوم شد به قانون اساسی استالین. قانون اساسی ۱۹۳۶ مقرر می‌داشت، نامزدهای نمایندگی مجالس مقننه نه لزوماً از سوی حزب کمونیست، بلکه از طرف شهروندان هر جمهوری معرفی گردند.

نتیجه آن که دیگر ضرورت تشکیل احزاب فراگیر توده‌ای از برنامه دولت خارج شد و در سراسر اتحاد جماهیر شوروی کارزاری برای «تصفیه احزاب محلی به راه افتاد که با اخراج اعضای که بدون رعایت ترتیبات و گذراندن مراحل به حزب پیوسته بودند، به ویژه اعضای گروه‌های قومی مهاجر شروع شد. افزون بر این، عضویت در حزب کمونیست منحصر شد به حلقه پیروان استالین.^{۲۰} در آذربایجان شوروی و ترکستان (آسیای مرکزی) بخش عمده‌ای از گروه‌های خارجی ساکن را کارگران ایرانی تشکیل می‌دادند. از آغاز سده بیستم میلادی قفقاز به علت رونق اقتصادی برای بسیاری از ایرانیان که اغلب آذربایجانی یا ترک زبانان شمال ایران بودند جاذب و جالب بود. ایرانیان اگر چه در مناطقی از قفقاز جنوبی زندگی می‌کردند که اهل محل هم زبان‌شان بودند، با این حال، به آسانی با آنها در نیامیختند. ایرانیان در سراسر منطقه قفقاز به «همشهری» شهره بودند و بر

(۲)



نماینده انگلیسی

احمد شاه

در پاداش نجات زندین ساله که برای بندشقت مقاصد در ایران کشیده انقلابات ایران را
 که مکن بر ایران نومی ایجا دساند و دایمته آنکه پیش از دستکش کشیده سر لوردهای انگلیسی بکلاه مالک
 خواهرش محمودیه جوینات ضد امر تجاری و انگلیسی به آذربایران خدمت کوریدر دشمنان بار احمد علی
 منسوب ساقطید اینک بشرط اجرای معاهده ۱۹۱۹ میلادی بانگ انگلیسی شناسایی و برانگله
 برای سرکوبی انقلابیون که لاک ویلیس جنوب صومعه شده تاجیکان از احمد شاه گرفتار
 از طرف در بار بلندن تقدیم سید لرم -

حفظ هویتی مستقل برای خود اصرار می‌ورزیدند که ایشان را به نحوی از ساکنان شمال مرزهای ایران متمایز می‌ساخت؛ از معروف‌ترین و فعال‌ترین سازمان‌ها در میان ایرانیان مقیم باکو، حزب سوسیال دموکرات ایران فرقهٔ اجتماعیون - عامیون ایران) بود که در ۱۹۰۴/۱۲۸۳ به یاری گروه سوسیال دموکرات مسلمانان قفقاز موسوم به همت^{۲۱} تشکیل شده بود و نیز شعبهٔ محلی حزب دموکرات ایران که در آستانهٔ جنگ بین‌المللی اول بنا گذاشته شده بود.^{۲۲} بعدها، وقتی پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه فرقهٔ عدالت شکل گرفت برخی از دموکرات‌های پیشین به آن پیوستند. در خرداد ۱۲۹۹/ژوئن ۱۹۲۰، همان فعالان سیاسی، نام «فرقهٔ عدالت» را به «حزب کمونیست ایران» تغییر دادند.^{۲۳}

حزب کمونیست ایران از همان نخستین روزهای شکل‌گیری‌اش قفقاز جنوبی و ترکستان را به عنوان یکی از اصلی‌ترین هدف‌های گسترش برنامهٔ انقلابی و عضوگیری مد نظر داشت. کارگران ایرانی حوزه‌های نفت‌خیز و دیگر صنایع قفقاز و ترکستان بخش اعظم ساکنان آن صفحات را تشکیل می‌دادند. از این گذشته شهر باکو که به شبکهٔ سوسیال دموکرات‌های روسی پیوسته بود مأوای سرآمدان کارگر ایرانی و سرپناهی فوق‌العاده مناسب برای رهبری حزب کمونیست ایران به شمار می‌رفت. در طی سال‌های ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۶ / ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۷ دفتر امور خارجه حزب کمونیست ایران به منظور بسیج ده‌ها هزار تن از فرودستان ایرانی منطقه و جذب اعضای جدید به اقدامات مختلفی دست زد، و از آن جمله انتشار روزنامه‌ها و نشریات ادواری به زبان‌های فارسی و ترکی بود. این حزب در ۱۹۲۱/۱۳۰۰ نشریه حزب کمونیست ایران را در تفریس و سال بعد نشریه «آزادی ایران» را در باکو منتشر ساخت. در عشق‌آباد، بین سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۶ / ۱۹۲۵ تا ۱۳۲۷ حزب کمونیست ایران روزنامهٔ *حمال* (۱۳۰۴) و *رحمت* (۱۳۰۵ تا ۱۳۰۶) را منتشر می‌ساخت.^{۲۴}

با تثبیت نسبی فضای سیاسی در ایران مناسبات رسمی شوروی و ایران قوام بیشتری یافت. در وضعیت جدید بسیج ایرانیان قفقاز و ترکستان دیگر چندان اهمیت نداشت. هم‌کینترن هم‌حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سرانجام به این باور رسیدند که در آیندهٔ نزدیک امیدی به تغییری تعیین‌کننده در چشم‌انداز سیاسی ایران نمی‌رود، و بنابراین، آنان باید خط مشی پیشین‌شان را کنار بگذارند و خط مشی‌ای جدید در پیش گیرند و ایرانیان قفقاز و ترکستان را به کنار گذاشتن فکر اقامت موقت در اتحاد جماهیر شوروی و انتظار بازگشت به ایران ترغیب و به پذیرش شهروندی شوروی تشویق کنند. به حزب کمونیست ایران نیز ابلاغ شد که «فعالیت‌های انقلابی‌اش را صرفاً در ایران انجام دهد» و وظیفهٔ کار بر روی ایرانیان مقیم اتحاد شوروی را به احزاب کمونیست محلی واگذارد. در آذربایجان همه‌ی دفاتر امور خارجی حزب کمونیست ایران تعطیل و همهٔ دارایی‌های آن به حزب کمونیست آذربایجان تحویل داده شد. همچنین، دفتر سیاسی حزب کمونیست آذربایجان

به همه ایرانیانی که در این حزب عضویت داشتند ابلاغ کرد که فعالیت‌های سیاسی مرتبط با ایران را کنار گذارند. همزمان هزاران کارگر ایرانی به پیوستن به حزب کمونیست آذربایجان و پذیرش شهروندی شوروی ترغیب شدند.^{۲۵}

البته بسیاری از ایرانیان به تغییر تابعیت و پذیرش شهروندی تازه میلی نداشتند. آنها، سالیان دراز، در حین اشتغال به کار در قفقاز و ترکستان، ملیت ایرانی‌شان را حفظ کرده بودند. به واقع تا سال ۱۳۰۴ / ۱۹۲۵، برای بسیاری از کارگران ایرانی عبور از مرز و دیدار خانواده‌هایشان در ایران امری عادی به شمار می‌آمد. گذشته از این، آن زمان کنسولگری ایران در باکو هنوز در زمینه کار بین ایرانیان برنامه‌ها و فعالیت‌هایی داشت. بنابراین، پذیرش شهروندی شوروی برای بسیاری از ایرانیان مانعی بر سر راه بازگشت‌شان به ایران به حساب می‌آمد.

تا سال ۱۹۲۹ / ۱۳۰۸ اجرای قانون تابعیت تدریجی بود و تا حدی به میل اشخاص بستگی داشت. در اواخر این سال، در پی اعلام رسمی دیدگاه تازه استالین در باره مبارزه طبقاتی، که بر کل سیاست‌های اتحاد جماهیر شوروی و کمینترن کاملاً اثر گذارد، الزامی شدن پذیرش شهروندی جدیدی بیش از پیش یافت. مثلاً، در یکی از سندهای حزب کمونیست آذربایجان، که طبقه بندی خیلی محرمانه دارد، آمده است که: «در یکی از جلسات کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان، به تاریخ ۱۵ مه ۱۹۲۹ (۲۵ اردیبهشت ۱۳۰۸)، کمیساریای امور داخله و کمیساریای امور خارجه، اتخاذ و انجام اقدامات لازم جهت وادار کردن همه خارجیان در سازمان‌های عالی اتحاد جماهیر شوروی به پذیرش فوری تابعیت شوروی را خواستار شدند» در همان جلسه تصمیم گرفته شد که همه خارجیان که در استان‌ها و نواحی نزدیک به مرزهای بین‌المللی مشغول به کار هستند از کارشان اخراج شوند.^{۲۶}

پر واضح است که این سیاست عمدتاً ایرانیان را که بزرگ‌ترین گروه شهروندان غیر شوروی ساکن در نواحی جنوبی اتحاد جماهیر شوروی را تشکیل می‌دادند هدف گرفته بود. مثلاً، در ۵ خرداد ۱۳۰۸ / ۲۶ مه ۱۹۲۹ حزب کمونیست آذربایجان بخشنامه‌ای صادر کرد که در آن از همه ایرانیان کمونیست و غیر کمونیستی که مقامی در حزب داشتند خواسته شد که بی‌درنگ تابعیت اتحاد جماهیر شوروی را بپذیرند. در همان بخشنامه به مقامات محلی توصیه شده بود که ایرانیان دیگر را نیز به پذیرش شهروندی شوروی متقاعد کنند. تنها ایرانیانی که به طور مستقیم برای کمینترن کار می‌کردند از مشمول این سیاست استثناء شده بودند. در این هنگام بود که بارها از احسان‌الله خان خواسته شد که تابعیت شوروی را بپذیرد، درخواستی که وی از پذیرشش سر باز

البته نه کمینترن و نه مقامات شوروی هیچ یک این سیاست را تماما پی نگرفتند. مثلا در ۱۳۰۸ / ۱۹۲۹ هنگامی که خبرهایی از اعتصابات کارگران ایرانی در صنایع نفت خوزستان به اتحاد شوروی رسید، کمینترن بار دیگر اقداماتی را برای بسیج ایرانیان محلی در پیش گرفت. سلام‌الله مددزاده جاوید، یکی از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران و از رابط‌های نزدیک به کمینترن به منظور بسیج و سازماندهی مجدد ایرانیان، به باکو اعزام شد. در ۱۹ تیر ۱۳۰۸ / ۱۰ ژوئیه ۱۹۲۹ حزب کمونیست آذربایجان به منظور تبادل نظر با اعضای حزب کمونیست ایران، برای نشست سران دو حزب فراخوانی صادر کرد. از ۴۹ نفر شرکت‌کنندگان نشست باکو، آنتونوف (Antono) به نمایندگی از حزب کمونیست آذربایجان، و بهرام آقایی، فرج‌زاده و فتحعلی‌یف به نمایندگی از حزب کمونیست ایران شرکت داشتند.^{۲۸}

دستور جلسه این نشست چگونگی تبدیل «انجمن فرهنگی ایرانیان» در باکو به یک سازمان فعال جبهه کمونیست به منظور بسیج کارگران ایرانی قفقاز بود. نظر جاوید این بود که برای جذب و آموزش کادرهای جدید حزب کمونیست، باید «انجمن فرهنگی» با وظیفه‌ی آموزش به جوانان ایرانی مجددا سازماندهی شود. در برنامه آموزشی در کنار تاریخ و جغرافیای ایران زبان فارسی نیز گنجانده شده بود. البته، طی این نشست، شرکت‌کنندگان کم از بحث اصلی و دستور جلسه دور شدند و بحث به دشواری‌هایی کشیده شد که جامعه ایرانیان مقیم آذربایجان با آن‌ها روبرو بود. جاوید، با اشاره به حالت عام سرخوردگی و بدبینی موجود در میان ایرانیان مقیم قفقاز، به نكوهش حزب کمونیست آذربایجان و رهبرش میرزایان به خاطر در پیش نگرفتن خط‌مشی مناسب نسبت به ایرانیان پرداخت. جاوید می‌گفت، نباید ایرانیانی را که برای یافتن سر پناهی فرهنگی به کنسول‌گری ایران روی کرده‌اند نکوهش کرد، بلکه کسانی باید نکوهش شوند که کارهای لازم را برای محدود ساختن فعالیت‌های کنسول‌گری در میان ایرانیان انجام نداده‌اند.^{۲۹}

پس از این نشست، جاوید در نامه‌های متعدد به اوردژونیکیدزه، کمیته اجرایی کمینترن، کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، و کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان، تصویری گویا از وضعیت جامعه ایرانیان مقیم باکو به دست داد. وی، با اشاره به نقشی که پیش از آن کمونیست‌ها و انقلابیون ایرانی بر عهده داشتند، تاسف عمیق خود را از این که زندگی برخی از این فعالان قدیمی بسیار فقیرانه است ابراز می‌دارد. وی، همچنین، رفتار مقامات محلی با ایرانیان را «دور از انتظار» خوانده و به باد انتقاد می‌گیرد. جاوید در نامه‌اش، با یادآوری فعالیت‌های ایرانیان قفقاز، می‌گوید که از ۱۹۱۷ کمونیست‌های ایرانی در همان حال که در ایران فعالیت داشتند در آذربایجان هم به فعالیت می‌پرداختند و در کسب مدارج عالی تحصیلی کوشا بودند و موقعیت‌های حساسی را در مراحل اولیه حاکمیت بلشویک‌ها در اختیار داشتند. او به ویژه به فعالیت‌های مدرسه

ایرانی اتحاد در باکو اشاره می‌کند که از ۱۲۸۵ ش / ۱۹۰۶ م به تدریج به قطب فرهنگی جامعه ایرانیان مقیم قفقاز تبدیل شده بود. او از این که آموزش زبان فارسی از برنامه درسی این مدرسه حذف شد و در نتیجه ۶۰ تا ۷۰ درصد از دانش‌آموزان به مدرسه‌ای رو کردند که کنسول‌گری ایران در باکو آن را اداره می‌کرد و در کنار تدریس زبان فارسی به تبلیغ سیاست‌های دولت ایران می‌پرداخت. ابراز تاسف کرد.^{۲۰}

وی در نامه‌اش به حزب کمونیست آذربایجان، از این که این حزب به هر اقدام ممکن برای منع فعالیت‌های باشگاه‌ها و انجمن‌های ایرانی، به ویژه، «انجمن فرهنگی» و حذف زبان فارسی از برنامه درسی مدارس ایرانی باکو دست زده است، بدون پرده‌پوشی، انتقاد کرد. او این اقدام را صریحا شرم‌آور خواند و بی‌مجامله تاسفش را ابراز داشت. جاوید در نامه‌اش می‌افزاید: «اینک، برخی از کمونیست‌های ایرانی، سیاست‌های قومی شما را، به حق، با سیاست ادغام قومی رضا شاه در ایران مقایسه می‌کنند» او همچنین، به وجود نظراتی در آذربایجان اشاره می‌کند که در عمل نه تنها موجب تبعیض میان ایرانیان فارسی زبان و آذربایجانی‌ها می‌شود بلکه میان آذربایجانی‌های ایران و مردم محلی که آذری‌های ایران را «ترک خارجی» می‌نامند نیز تفرقه می‌اندازد. از نظر جاوید، چنین رفتاری، در نهایت، «تنها مساواتی‌ها و عاملان دولت ایران را یاری می‌کند که تبلیغات ضد شوروی خود را پیش ببرند و ایرانیان را به ترک اتحاد شوروی ترغیب کنند». به زعم جاوید، این امر در تضاد شدید با وظایف بین‌المللی که حزب کمونیست آذربایجان ملزم به ملحوظ داشتن آن است قرار دارد.

در پایان، او در مورد تحمیل پذیرش شهروندی شوروی به ایرانیان، بر این باور است که هدف این سیاست چیزی نیست جز پراکندن و منفعل کردن ایرانیان قفقاز. به نظر جاوید، پذیرش شهروندی شوروی نه تنها مقبولیت اجتماعی کمونیست‌های ایرانی را در میان ایرانیان مقیم قفقاز به خطر می‌افکند، بلکه، همچنین موجب پدید آمدن مشکلات و پیچیدگی‌هایی می‌شود که آنان را از انجام وظایف انقلابی‌شان در داخل ایران باز می‌دارد.

نامه جاوید به مسکو بی‌پاسخ نماند. اوردژونیکیدزه از کمیسیون تحقیقات مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی و کمیته اجرایی کمیترین درخواست کرد که یک نسخه از نامه جاوید را به طور محرمانه برای دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان، کیکالو (Kikalo)، بفرستند و از او بخواهند به گلابه‌های آن توجه کند و حزب کمونیست ایران را در «چارچوب پذیرفته شده» یاری دهد.^{۲۱}

همچنین اوردژونیکیدزه در نامه‌اش به کمیته اجرایی کمیترین خواست که نقی تقی‌یف یکی از اعضای حزب کمونیست ایران که در آن زمان در باکو بود بی‌درنگ به عنوان نماینده حزب

کمونیست ایران در آذربایجان جانشین جاوید شود. دستورالعمل اوردژنیکیدزه بی‌درنگ اجرا شد. نفی تقی‌یف به عنوان نماینده حزب کمونیست ایران در آذربایجان معرفی شد و جاوید به ایران روانه شد. در ایران، جاوید به سرعت دستگیر و روانه زندان شد.

کمیته اجرایی کمینترن در نیمه سال ۱۹۳۱/۱۳۱۰، متعاقب این ترمیم آغازین در حزب کمونیست ایران، سیفی (عبدالله‌زاده)، عضو کمیته اجرایی حزب کمونیست ایران، را به ماموریت حقیقت‌یابی در باکو گمارد. کمینترن در نامه محرمانه و مستقیمی به پولانسکی، (Polenski) عضو کمیته اجرایی حزب کمونیست آذربایجان، ماموریت سیفی در آذربایجان را «بسیج کارگران و کمونیست‌های ایرانی در قالب انجمن فرهنگی» که «در نهایت به تقویت حزب کمونیست ایران می‌انجامد» اعلام کرد.^{۲۲}

سیفی، در بدو ورودش گردهمایی‌های مختلف فرهنگی و سیاسی ترتیب داد و از آن جمله شبی را به یاد بود فعالان سیاسی ایرانی که در «خیزش‌های انقلابی» طی جنگ بین‌المللی اول و پس از آن شرکت داشتند اختصاص داد. همچنین در دسامبر ۱۹۳۱/آذر - دی ۱۳۱۰ نشست ترتیب داد تا همه کمونیست‌های ایرانی و برخی از فعالان غیر کمونیست، مانند ملا زاده، که متحد نزدیک احسان‌الله خان بود، را گردهم آورد. او همچنین سلطان‌زاده را برای شرکت در این نشست از مسکو دعوت کرد. نشست سه روز به طول انجامید. با آن که این نشست سه روزه به ابتکار کمینترن و با هدف دمیدن خونی تازه به کالبد حزب کمونیست ایران برپا شده بود، خیلی زود به جلساتی جنجالی و مرور انتقادی فعالیت‌های گذشته حزب و سوابق رهبری آن تبدیل شد.^{۲۳}



اعضای قدیمی حزب، با ارزیابی عملکرد سلطان زاده در حزب کمونیست ایران، بار دیگر پرونده جنگلی‌ها را گشودند و کوشیدند علل پنهان شکست آن‌ها و مسوولیت رهبری حزب کمونیست ایران را در آن ماجرا مجدداً واریسی کنند. در آن نشست، برخلاف مواضع و انتظارات، شرکت کنندگان به صراحت و با تندى سلطان‌زاده را نه تنها برای مسوولیتش در قبال سرنوشت رقت‌بار جنبش کمونیستی در ایران که همچنین برای ایجاد بحران‌های عمیقی که منجر به از هم گسیختن حزب شد متهم و نکوهش کردند. او متهم شد که «به زعم آشنایی با جامعه ایران، به عوض رهبری جمعی حزب، نیروی اراده و تصمیم فردی را به کار گرفت.» او همچنین به «دسیسه چینی و توطئه برای از میدان به در کردن آن کمونیست‌ها و انقلابیونی» که در ایران و نیز در اتحاد جماهیر شوروی «به فرمان‌های او گردن نهادند» متهم شد. او همچنین به خاطر «جذب عناصر مشکوک و غیر متعهد به حزب» مورد نکوهش قرار گرفت.^{۳۴}

در آخرین روز داداش حسین‌زاده، یکی از شرکت کنندگان در نشست، سلطان‌زاده را متهم کرد که طی به اصطلاح «کنگره ارومیه» حزب کمونیست ایران، که به واقع در ۱۳۰۶/۱۳۲۷ در شهر روستوف، در ساحل دریای آزوف، بر پا شد هر چند که به هیات باکو اجازه بیان دیدگاه‌هایش را داد، اما از هر اقدام ممکن برای جلوگیری از اتخاذ آرای آن‌ها دریغ نکرد، عملی که ظاهراً موجب اعتراض‌های شدید از طرف هیات باکو شد. گذشته از این‌ها، او سلطان‌زاده را متهم کرد که در ۱۳۰۹/۱۹۳۰ هنگامی که سیف‌الله ابراهیم‌اف باکو را به قصد ایران ترک گفت، در تهران، پس از مشورت با اعضای کمیته مرکزی - جواهرزاده، حسن‌اف و رضایف - ابراهیم‌اف در نامه‌ای به سلطان‌زاده از او می‌خواهد که کمونیست‌های ایرانی و کارگران باکو را بسیج و مجدداً سازماندهی کند و سلطان‌زاده که در آن هنگام در مسکو بود، گویا واکنش مساعدی به این درخواست نشان نمی‌دهد. در واقع همه نامه‌هایی که کمونیست‌های ایرانی توسط سلطان‌زاده برای کمیته فرستاده بودند در راه ناپدید شده بود. علاوه بر این، سلطان‌زاده به خاطر سر باز زدن از دیدار با کمونیست‌های ایرانی به هنگام عبورش از باکو نیز نکوهش شد.^{۳۵}

همچنین، شرکت کنندگان در این نشست دوری گزیدن سلطان‌زاده از نمایندگی حزب کمونیست ایران در کمیته‌ها را دال بر بی‌کفایتی او دانستند و وقتی بر این استدلال سلطان‌زاده نگذاشتند که دوری گزیدن او از کمیته‌ها ربطی به بی‌کفایتی شخصی نسبت داده شده به او ندارد. او به این واقعیت «ساده» اشاره می‌کرد که وقتی کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران وجود ندارد چگونه می‌شود به نمایندگی از آن در کمیته‌ها حاضر شد. دز آخر، در مورد گذشته حزب نیز سلطان‌زاده به خاطر حذف دومین نشست حزب کمونیست ایران، که در ۱۳۰۰/۱۹۲۱ در باکو به پاداشته شده بود، از تاریخ حزب مورد نکوهش قرار گرفت. طی نشست سه روزه باکو، وارد کردن

چنین اتهاماتی معمول بود، این امر بیش از هر چیز دیگر، از فرسوده‌گی و سرخوردگی فعالان سیاسی ایرانی در قفقاز حکایت می‌کرد. در حالی که اعضای پایین‌دست حزب سلطان‌زاده را به باد انتقاد گرفته بودند، رهبری حزب، از جمله سیفی، کوشیدند با اشاره به پیشینه انقلابی سلطان‌زاده و تلاش‌های اخیرش در انتشار مجلاتی در اروپا طی سال‌های ۹-۱۳۰۸/۳۰-۱۹۲۹ از او دفاع کنند. اما زخم سالیان ظاهراً چنان عمیق بود که چنین کوشش‌هایی نتوانست التیامش بخشد. حتی واپسین بیانات سلطان‌زاده نتوانست برآیند نشست را تغییر دهد. آنگاه که سلطان‌زاده اعلام کرد که آماده است بی‌درنگ حزب را ترک کند، حتی این گفته هم رضایت شرکت‌کنندگان را جلب نکرد. آن‌ها استعفای او را نپذیرفته و از وی خواستند نخست حزب را مجدداً سازماندهی کند و تنها پس از آن به کناره‌گیری او از حزب رضایت خواهند داد.

در پایان نشست بیانیه‌ای در ۱۹ ماده منتشر شد، که عمدتاً به فعالیت‌های سلطان‌زاده می‌پرداخت. بیانیه، با توجه به تاریخ یازده ساله حزب کمونیست ایران، عملکرد رهبری حزب در آذربایجان و فاصله گرفتن آن از کمونیست‌ها و کارگران ایرانی در آنجا را مورد انتقاد قرار می‌داد. در پایان، بیانیه رهبری حزب را به اجرای مواد زیر فرا می‌خواند:

... حمایت از «انجمن فرهنگی ایرانیان» به منظور مقابله با گسترش بی‌حد و حصر حس

بی‌اعتنایی و بدبینی.



- تعیین یک گروه ۲-۳ نفره از کمونیست‌های ایرانی ساکن باکو و گسیل داشتن‌شان به ایران برای سازماندهی مجدد هسته‌های حزبی در سرتاسر کشور.

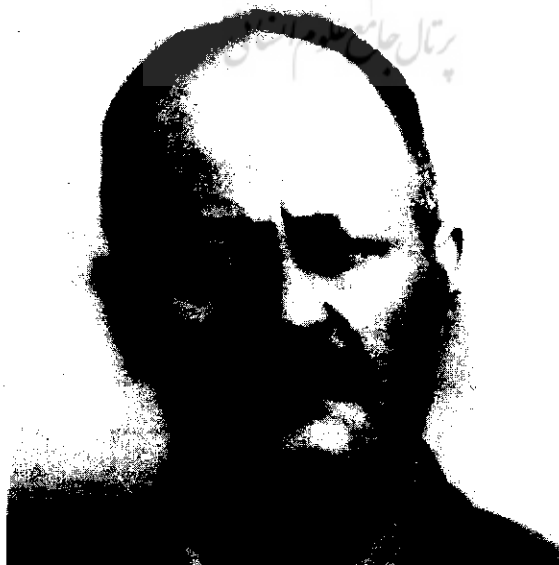
در پایان بیانیه ضمن ستایش از انقلابیون و کمونیست‌های کهنه‌کار ایرانی، چه آن‌ها که در بند اند، چه آن‌ها که در تبعیدند و «سوابق انقلابی»‌شان، تأکید می‌کند که رهبری حزب نباید خود را از تجربه‌های آنان محروم سازد. همچنین، این بیانیه عمیق‌ترین نگرانی‌های خود را نسبت به وضعیت دشواری که این فعالان قدیمی در آن به سر می‌برند اعلام می‌دارد و رهبری را به توجه به نیازهای مالی و حمایت از خانواده‌های ایشان که هنوز در ایران به سر می‌برند فرامی‌خواند. رهبری حزب به اتخاذ هر اقدام لازم برای اطمینان از این که این گروه «که هنوز می‌توان ایشان را رهبران بالقوه هر جنبش انقلابی در ایران محسوب داشت» به طرزی شایسته پاس داشته خواهند شد فراخوانده شد. اگر چه در بیانیه هیچ اشاره‌ای به احسان‌الله خان و یارانش نشده است اما روشن است که تنظیم کنندگان بیانیه به طور مشخص وضعیت ایشان را مد نظر داشته‌اند.^{۲۴}

نشست ۱۳۱۰/۱۹۳۱ به واقع جایی در خور توجه در تاریخ جامعه ایرانیان به خود اختصاص داده است. در واقع این نخستین بار بود که در جریان یک نشست کمونیست‌های ایرانی مقیم قفقاز بی‌پروا دربارهٔ مشکلاتشان سخن گفتند و نگرانی‌شان نسبت به آینده را آشکار ساختند. پس از این نشست، سیفی، طی نامه‌ای محرمانه به کمیترین ارزیابی خود را از نشست و شرکت کنندگان در آن به دست می‌دهد. بر طبق ارزیابی وی، نشست باکو را «نمی‌توان بر طبق اصول حزب بلشویک ارزیابی کرد» و این عمدتاً به علت «خصیلت ناهمگون شرکت کنندگان در آن» است سیفی کمونیست‌های ایرانی مقیم آذربایجان را به سه گروه مختلف دسته‌بندی می‌کرد:

«گروه نخست کسانی‌اند که در حوزه‌ها و صنایع نفتی کار می‌کنند، که دوره‌های مختلفی را در مدرسهٔ حزب دیده‌اند» به نظر سیفی «از این کمونیست‌ها که می‌توانند نقش فعالی در جنبش کمونیستی ایران بر عهده گیرند باید جدا حمایت شود» سیفی می‌گوید، گروه دوم، «کسانی‌اند که در صنایع اشتغال دارند، لیکن به علت بی‌سوادیشان و فقدان دانش سیاسی و انقلابی به تدریج منفعل می‌شوند، بنابراین، نمی‌توان آنان را عامل اصلی وظایف انقلابی در ایران محسوب داشت» و سرانجام، گروه سوم، که سیفی آن‌ها را «انقلابیون گیلانی» می‌نامد. داوری سیفی دربارهٔ این گروه این است که گرچه «برخی از آنان حتی به عضویت حزب کمونیست ایران درآمده‌اند»، اما «از دانش سیاسی بی‌بهره‌اند و از اصول انقلابی‌گری به دور» گذشته از این‌ها، آنان را به «هدایت کردن فرقه‌گرایی، دیسه‌چینی، و تبلیغات ضد انقلابی» متهم می‌کند. سیفی، با اشاره به «نقش مخرب» اینان در نشست باکو، معتقد است که علت پنهان «ضدیت ایشان با سلطان‌زاده» در خصومت کهنه دو گروه در حزب کمونیست نهفته است که در طی جنبش جنگل به تدریج تکوین یافت. این گروه‌ها یکی

توسط نریمان نریمانف - حیدر عمو اوغلی و دیگری توسط سلطانزاده - آقایف هدایت می‌شد. بنا به گفته سیفی، این گروه با انتشار و پخش لفاظی‌هایی همچون «چرا دیگر آنان که در جنبش گیلان شرکت داشتند مورد اعتماد نیستند؟» یا «چرا ما را مثل زندانی در اتحاد جماهیر شوروی نگاه داشته‌اید و اجازه بازگشت‌مان به ایران را نمی‌دهید؟» می‌کوشند «گروه دوم را به برنامه ضد بلشویکی خود جلب کنند». سیفی، در پایان گزارشش کمینترن و حزب کمونیست آذربایجان را به توجه ویژه به فعالیت‌های این گروه فرا می‌خواند، «زیرا فعالیت‌های منشویک‌وار ایشان ممکن است هم به حزب کمونیست ایران لطمه زندند و هم به اتحاد جماهیر شوروی».^{۳۷}

چند سال بعد، هنگامی که تصفیه‌های گسترده استالین آغاز شد، احسان‌الله خان متهم شد که طی نشست باکو در ۱۹۳۱/۱۳۱۰ اگر چه خود حضور نداشت، لیکن به واسطه برخی از کسانی که با او مرتبط بودند، موفق شد تلاش‌هایی در جهت بی‌اعتبار کردن رهبری حزب کمونیست ایران، به ویژه سلطانزاده، انجام دهد. چند تن از عاملان OGPU که توانسته بودند از نزدیک با احسان‌الله خان مرتبط شوند به تفصیل فعالیت‌های او را، حتی در دوران کناره‌جویی‌اش، گزارش کرده بودند.^{۳۸} با آن که سیفی در نامه‌اش نامی از کسی نبرده است، اما، همان‌گونه که پیش از این گفته شد، منظور او از گروه سوم احسان‌الله خان و حدود صد نفر از مرتبطان با او است. نکته‌ای که سیفی در نامه‌اش با عنوان «لفاظی‌های گروه سوم» به آن اشاره دارد، به وضوح حاکی از آن است که احسان‌الله خان و هم‌قطارانش بر این باور بودند که همه گروه‌ها در اتحاد جماهیر شوروی آنان را فراموش کرده‌اند، روز و روزگارشان، هم از لحاظ مالی و هم از لحاظ روحی، حتی بسیار بدتر از کمونیست‌های قدیمی بود. چند سال بعد هنگام تصفیه‌های گسترده، همه اتهامات در ادعاهای سیفی علیه آنان به کار گرفته شد.



آخرفین عکس از احسان‌الله خان دوستدار میرزا
برگرفته از آرشیو پلیس مخفی شوروی

سیفی در نامه‌ای دیگر به دبیرخانه شرقی کمیترین، پس از تکرار اتهامات پیشین، از کمیترین درخواست کرد تا به حزب کمونیست ایران برای تربیت کادرهای کمونیست و گسیل آنان به ایران کمک کند. او گفته بود که، «برای انجام وظایف انقلابی‌مان در ایران، به چند کادر آزموده جوان نیاز داریم.» و پیشنهاد کرد.^{۳۹} «این کادرها باید از میان آن اعضای از حزب کمونیست ایران بسرگزیده شوند که مدرسه حزبی را دیده باشند».

واکنش کمیترین به درخواست سیفی چنین بود؛ در سال ۱۳۱۱/۱۹۳۲ کمیترین چند تن از کمونیست‌های ایرانی را که در باکو اقامت داشتند برای گذراندن آموزش‌های لازم روانه مسکو کرده است. این کمونیست‌های جوان ایرانی پس از گذراندن برخی از دوره‌های حزبی در مسکو به طور غیرقانونی به ایران گسیل شدند. آن گونه که از اسناد کمیترین بر می‌آید، در این دوره زیر نظر داشتن هر گونه فعالیت کمونیستی و انقلابی در ایران بسیار دشوار بوده است. برای مثال، یکی از کسانی که از طرف کمیترین به ایران فرستاده شد محمد تقی رضایی بود. او به طور غیرقانونی از مرز جلفا گذشت و خودش را به تبریز رساند. پس از دو ماه اقامت در تبریز به ظن ورود غیر مجاز از اتحاد جماهیر شوروی دستگیر شد. پس از شش روز آزاد شد، اما حدود یک ماه بعد در آذر ۱۳۱۲/دسامبر ۱۹۳۳ بار دیگر دستگیر شد. این بار در تهران و سه ماه بازداشت بود گر چه دوباره، چون اداره تأمینات نتوانست مدارکی دال بر مجرمیت‌اش بیابد در اسفند ۱۳۱۲/فوریه ۱۹۳۴ آزاد شد. اما اوایل ۱۳۱۳/۱۹۳۵ برای بار سوم در تبریز دستگیر شد. این بار نیز او توانست بی‌گناهی‌اش را ثابت کند و آزاد شد. سرانجام تصمیم گرفت به همراه دو ایرانی دیگر که او به حزب جذبشان کرده بود، یعنی هاشم نهضتی و محمدزاده، بطور غیر قانونی از ایران خارج شوند و خود را به آذربایجان شوروی برسانند. در آنجا، در گزارش مفصلی که به کمیترین تسلیم کردند جزئیات دشواری‌های دست زدن به هر گونه اقدام انقلابی در ایران را شرح دادند.^{۴۰}

از ابتدای سال ۱۳۱۴/۱۹۳۵ زندگی برای کمونیست‌ها و انقلابیون خارجی در اتحاد شوروی دشوار و دشوارتر می‌شد. مقامات مسکو همه جمهوری‌های شوروی را به انجام یک سرشماری فراگیری فرا خواندند که در آن همه خارجی‌ان مقیم در خاک شوروی هم احضار شوند. گذشته از این، شعبه‌های محلی احزاب کمونیست هر جمهوری اطلاعات تفصیلی درباره کارگران خارجی مشغول به کار در بخش‌های مختلف در سراسر جمهوری‌شان را به کمیته مرکزی حزب کمونیست آن جمهوری ارائه کردند. سپس، به ناگهان احزاب کمونیست سراسر اتحاد جماهیر شوروی بر آن شدند که همه آن اعضای را که پیش از آن به پذیرش شهروندی شوروی ترغیب کرده بودند از حزب اخراج کنند، در قفقاز و آسیای مرکزی ایرانیان که اکثریت خارجی‌ان را تشکیل می‌دادند نخستین قربانیان این سیاست بودند. برای مثال می‌توان محله شائومیان در حومه باکو را ذکر کرد. در این

محلّه، بیش از ۲۰۰ ایرانی، یک شبه، از واحد محلی حزب کمونیست آذربایجان اخراج شدند. آن‌ها متهم «به پنهان کردن اصلیت ایرانی‌شان به هنگام پیوستن به حزب»، «پنهان کردن داشتن بستگانی در ایران»، «بازگشت برخی از بستگان‌شان به ایران»، یا «پذیرش شهروندی شوروی دیرتر از زمانی که انتظار می‌رفت» شدند. و وقتی که هیچ یک از این اتهامات به آنان نمی‌چسبید، متهم به «نگاهداری تصاویر آن عده از رهبران سابق حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی شدند که دشمن خلق به شمار می‌رفتند».^{۴۱}

در ۱۹۳۸/۱۳۱۷، مقامات شوروی برای رسیدن به حد اعلای برنامهٔ بکدست کردن قومی هر جمهوری بر آن شدند که خط‌مشی جدیدی را در اخراج و بازگرداندن گروه‌های قومی در پیش گیرند، و آن عبارت بود از واداشتن همهٔ گروه‌های قومی که در اصل از کشورهای همسایه به شوروی آمده بودند به ترک فوری شوروی. در آذربایجان شوروی، کمیساریای امور داخله، با تصویب لایحه‌ای موجی از دستگیری و اخراج ایرانیانی که در آذربایجان شوروی زندگی می‌کردند به راه‌انداخت. شمار کلی ایرانیان اخراج‌شده از اتحاد شوروی برای ما روشن نیست، گرچه، بر اساس مندرجات فقط یک پرونده، تنها در یک روز (۲۲ اردیبهشت ۱۳۱۷/۱۲ مه ۱۹۳۸) ۱۴۱۲۱ نفر ایرانی به ایران بازگردانده شدند. بر اساس محتویات همان پرونده در همان روز، در سرتاسر آذربایجان شوروی ۸۹۷۹ ایرانی دستگیر و زندانی شدند. دستگیرشدگان یا کمونیست‌ها و انقلابیون ایرانی بودند یا کارگران حوزه‌های نفتی، راه‌آهن، صنایع فولاد، بخش‌های مرتبط با کمیساریای دفاع و یا کسانی که تنها در مناطق مرزی سکونت داشتند.

در یک گزارش به میر جعفر باقروف، دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان، پلیس سیاسی ان.ک.و.د. (N.K.V.D.) اتهامات ایرانیان دستگیر شده به شرح زیر توضیح داد: «۶۴ نفر از عمال سازمان اطلاعاتی بریتانیا؛ ۶۶ نفر از عمال مختلف سازمان اطلاعاتی ایران؛ ۳ نفر از عمال سازمان‌های خرابکار و ضد انقلابی؛ ۴۰ نفر از عمال مساواتی‌های آذربایجان و دانشناکسیوتیون؛ ۶۰ نفر از عمال مستقل سرویس‌های مخفی مختلف ایرانی؛ و سرانجام، ۷۷ نفر از ایرانیانی که به عضویت سازمان‌های ضد بلشویکی، خرابکار و فاشیست خارجی درآمده بودند»^{۴۲}

در سندی دیگر جرم‌های منتسب به فرد فرد ایرانیان به تفصیل توضیح داده شده است، این اتهامات بی‌اندازه بوج و مضحک‌اند، برخی از موارد این‌هاست: رد کردن اطلاعات به کنسولگری ایران در بارهٔ شبکه آب رسانی باکو توسط ایرانیان شاغل در بخش بهداشت و درمان، دربارهٔ زندگی اجتماعی در اتحاد شوروی توسط آنانی که در بخش آموزش و پرورش مشغول به کارند. اخلال در صنعت نفت توسط کارگران نفت، آتش‌زدن معدن‌ها توسط معدن‌چیان. یک نانوای ایرانی متهم شد به این که نقشه کشیده تا از سرویس‌های مخفی ایران سم بگیرد تا هرگاه جنگی آغاز شد، ساکنان

باکو را مسموم کند. بهاییان ایرانی متهم شدند به خدمت به سرویس‌های مخفی ایران و دست داشتن در تبلیغات فاشیستی و حفظ ارتباط با سازمان‌های بهایی در بریتانیا، آلمان، ایران و فلسطین.^{۲۳}

در این گزارش‌ها احسان‌الله خان و مرتبطان با او خطرناک‌ترین و مخرب‌ترین گروه ایرانیان ساکن آذربایجان معرفی شدند، اتهامات مشخص احسان‌الله خان عبارت بود از: «عاملیت سرویس‌های اطلاعاتی بریتانیا و ایران، طرفداری پر و پا قرص از فاشیسم، مبلغ تبلیغات زهرآگین در میان ایرانیان ساکن اتحاد شوروی. عامل تحویل برخی از انقلابیون ایرانی به مقامات ایرانی، عنصری ضد بلشویک که با سازماندهی یک گروه سی نفره از کارگران حوزه‌های نفتی تدارک عملیات تخریب را در حوزه نفتی باکو دیده بود» و سرانجام از او به عنوان «دشمن خلق» یاد شد.^{۲۴}

دوره تصفیه و کشتار گسترده، از ابتدای ۱۳۱۴/۱۹۳۵ آغاز شد و نه تنها صدها هزار شهروند شوروی را به کام خود فروکشید، بلکه همچنین دامنگیر ده‌ها هزار تن از کمونیست‌ها و انقلابیون خارجی شد که خاک شوروی را پناهگاه خود می‌دانستند. ایرانیانی هم که در قفقاز و آسیای مرکزی زندگی می‌کردند قطعاً نمی‌توانستند از این بلا برکنار بمانند.

نخستین گروه ایرانیان که در ۱۳۱۴/۱۹۳۵ بازداشت شدند به اصطلاح «کمونیست‌های چپ» خوانده می‌شوند. این کمونیست‌ها، به عنوان کمونیست‌هایی شناخته شده بودند که طی نشست باکو در ۱۳۱۰/۱۹۳۱ با سلطان‌زاده ارتباط نزدیک داشتند و عبارت بودند از علی‌اکبر علی‌اکبرزاده، حمدالله حسن‌زاده، ملابابا هاشم‌زاده و اکبر نصیب‌زاده، این عده کوتاه زمانی پس از بازداشت اعدام شدند. یک سال بعد. در تیر ۱۳۱۵/ ژوئیه ۱۹۳۶، دومین گروه «کمونیست‌های چپ» ایرانی دستگیر شدند. چهره شاخص این گروه بهرام آقاییف، عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران بود. همراهان بهرام آقاییف عبارت بودند از نعمت بصیر و برادران دیگر بهرام - عمران و محرم. برادر چهارم، کامران آقاییف، به واسطه اختلال حواس. بخشوده شد. بهرام آقاییف، در هنگام دستگیری مدیر یک شرکت دولتی در باکو بود. بر او و بارانش برجسب «آوانتوریست‌ها» [ماجراجویان] چپ رو ضد لنین» زدند و متهم شدند به عضویت در «حلقه تروتسکیست‌ها» و اشتغال به «فعالیت‌های ضد شوروی». در ۱۶ دی ۱۳۱۵/ ۵ ژانویه ۱۹۳۷ او به پنج سال حبس با اعمال شاقه در اردوگاه کاری اوکتپش (Uktepsh) در شمال روسیه محکوم شد. اما در ۱۳۱۶/۱۹۳۸ طی محاکمات دیگری که برای کمونیست‌های ایرانی که در همان کارخانه کار می‌کردند بر پا شده بود، نام بهرام آقاییف بار دیگر به میان آمد و متهمان اشاراتی به فعالیت‌های او کردند. در نتیجه، او از اوکتپش به باکو فراخوانده شد و بار دیگر به پای میز محاکمه رفت. در دادگاه دوم او را به «کار کردن برای پلیس مخفی ایران و داشتن ارتباط با محافل ملیون ایرانی» متهم کردند. رد همه اتهامات

از جانب او و اصرارش بر این که همچنان کمونیستی وفادار است نتوانست وی را از چنبره تصفیه برهاند. قاضی «با توجه به این که حکم اولیه» او ناکافی و بسیار سبک بود» بار دیگر وی را به پانزده سال حبس محکوم کرد.^{۴۵}

در حالی که محاکمه و بازجویی‌های دیگر کمونیست‌های ایرانی همچون سلطان‌زاده، رضایف، (شرقی نماینده کمینترن)، زارع، لادبن و مرتضی علوی در مسکو و آسیای مرکزی جریان داشت، در باکو، نخستین گروه از انقلابیون غیر کمونیست ایرانی به جوخه‌های مرگ سپرده شدند. سرآمد اینان احسان‌الله خان دوستدار بود، و همچنین اعضای «کمیته انقلابی گیلان» و بعدها «کمیته انقلاب آزاد کننده ایران» را که عبارت بودند از آشوری، جعفر کنگاوری، رضا پاشازاده و علی حسین‌زاده.^{۴۶}

احسان‌الله خان در ۲۴ آذر/۱۵ دسامبر ۱۹۳۷ در باکو دستگیر شد. او متهم شد به «دست داشتن در فعالیت‌های ضد شوروی، عاملیت بریتانیا و بعدها آلمان، عضویت در محفل تروتسکی - زینویف، فعالیت ضد کمینترن و ضد حزب کمونیست ایران» وی در مراحل نخست بازجویی زیر شکنجه‌های سخت جسمی قرار گرفت ولی با وجود این، همه اتهامات را کلا رد کرد. بازجویی در باکو پنج ماه به طول انجامید. در فروردین ۱۳۱۷/آوریل ۱۹۳۸ برای بازجویی‌های بیشتر روانه مسکو شد. در مسکو همان اتهامات به او زده شد، و او نیز، همچون پیش همه اتهامات را رد کرد و بر بی‌گناهی‌اش پای فشرد.^{۴۷}

احسان‌الله خان از بازداشتگاه به میکویان^{۴۸}، که شخصیتی نافذ در دستگاه شوروی بود و با او از ایران آشنا بود، نامه‌ای نوشت، همچنین نامه‌هایی خطاب به یزوف (Yozhev)، رئیس آن.ک.و.د. و نیز استالین نوشت. او در این نامه‌ها از سوابق خود به عنوان یک انقلابی وفادار و متعهد و این که ملقب به «رفیق سرخ» بوده یاد کرد. از این رهبران درخواست کرد که به نفع او مداخله کنند و اجازه دهند در «دادگاهی منصفانه و علنی» محاکمه شود. همه آن نامه‌ها البته بی‌پاسخ ماند. سرانجام ۱۹ اسفند ۱۳۱۷/۱۰ مارس ۱۹۳۹ محاکمه‌اش در مسکو آغاز شد. در آن زمان او به شدت بیمار بود. در دادگاه مسکو، بار دیگر، همه اتهامات وارده را رد کرد و داشتن هر گونه ارتباط با سرویس‌های اطلاعاتی آلمان و بریتانیا را تکذیب کرد. دادگاه او فقط ۲۰ دقیقه طول کشید. قاضی او را به مرگ محکوم کرد. صبح همان روز ۱۹ اسفند ۱۳۱۷/۱۰ مارس ۱۹۳۹ او را در مسکو به جوخه اعدام سپردند.^{۴۹}

پس از مرگ استالین به سال ۱۹۵۳/۱۳۳۲، و در پی کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی در ۱۹۵۶/۱۳۳۵، گروهی از قربانیان تصفیه‌های استالینی، از جمله احسان‌الله خان، از اتهام

خیانت به کشور مبرا شدند و از آنان اعاده حیثیت شد. به برخی دیگر که هنوز زنده بودند و در اردوگاه‌های کار به سر می‌بردند، همچون بهرام آقایی، اجازه بازگشت به باکو داده شد. اما مزار آتانی که در آن سال‌های دهشت‌بار اعدام شدند یا در اردوگاه‌های کار اجباری از پا درآمدند هنوز بر ما ناشناخته مانده است.

گفتگو ۱۶۳

یادداشت

۱. این مقاله بخشی از مطالعه‌ای مفصلی است درباره کارنامه ایرانیان مهاجر به سرحدات امپراتوری تزاری / شوروی که در دست انتشار است. اسناد این مطالعه عمدتاً از بایگانی‌های انترناسیونال کمونیست (کمیترون) و پلیس مخفی شوروی: چکا، (یا وچکا [Vecheka] ۱۹۱۷-۱۹۲۲/۱۲۹۶-۱۳۰۱ ش.)، او.گ.ب.تو (OGPU) (۱۹۲۳-۱۳۰۲/۹۳۴-۱۳۱۳ ش.)، و ان.و.ک.د (NKVD) (۱۹۳۴-۱۹۱۶/۱۳۱۳-۱۳۲۵ ش.) گردآوری شده است. از آنجایی که میکرو فیلم و تصاویر این اسناد در مراحل میانی نقل و انتقال به آرشیو پژوهشکده بین‌المللی تاریخ اجتماعی آمستردام هستند و کار شناسایی و طبقه‌بندی مجدد آنها هنوز ناتمام است، عجلتاً در این بررسی از آنها با مشخصات کلی «اسناد کمیترون / پلیس مخفی» یاد خواهد شد. من عمیقاً سپاسگزار دوستان و همکارانی هستم که طی سالیان دراز یاری‌ام کردند که به این اسناد دسترسی پیدا کنم.

۲. مورخ الدوله سپهر، *ایران در جنگ بزرگ: ۱۹۱۸-۱۹۱۴*. تهران، ج ۲، ادیب، ۱۳۶۶، ص ۳۹۴

۳. آگاهی‌ام از نخستین سال‌های زندگی احسان‌الله خان را از مصاحبه‌هایم با اعضای خانواده دوستدار به دست آورده‌ام. در اینجا از همه آنان برای دادن این آگاهی‌ها عمیقاً سپاسگزار می‌کنم.

۴. جواد تبریزی، *اسراری از کمیته مجازات، خاطرات علی‌اکبر ارداقی*، تهران، نشر علم، ۱۳۷۶، ص ۱۹۶، ۲۱۴ و ۲۶۷.

۵. نریمان نریمانف، کربلایی نجف‌اوغلو (۱۸۷۰-۱۹۲۵) عضو هیات رئیسه کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان.

صدر شورای کمیسرهای خلق آذربایجان شوروی (۱۹۲۱-۱۳۰۰) صدر کمیته‌ی اجرایی مرکزی اتحاد شوروی (۱۹۲۲-۱۳۰۴/۱۳۰۱/۱۹۲۵)

۶. برای یک بررسی دقیق‌تر درباره نهضت جنگل و نقش روسیه‌ی بلشویک، بنگرید به:

Cosroe Chaqueri, *The Soviet Socialist Republic Of Iran, 1920-1921: Birth of The Trauma*.
Pittsburgh and London University of Pittsburgh Press 1995

۷. «اسناد کمیترون / پلیس مخفی»

۸. تهران، بایگانی وزارت امور خارجه، پوشه ۴۶، پرونده‌ی ۳، ۸ ژانویه ۱۷/۱۹۲۲ دی ۱۳۰۰ و اول مه ۱۰/۱۹۲۲

اردیبهشت ۱۳۰۱

۹. «اسناد کمیترون / پلیس مخفی»

۱۰. همان

۱۱. همان

۱۲. تهران، بایگانی وزارت امور خارجه، پوشه ۱۵، پرونده‌ی ۳، دوم فوریه‌ی ۲۹/۱۹۲۲ اسفند ۱۳۰۰ نیز بنگرید به:

۱۳. تهران، بایگانی وزارت امور خارجه، پوشه ۱۵، پرونده ۳، ۲۷ اوت ۱۹۲۲/۴ شهریور ۱۳۰۱
 ۱۴. تهران، بایگانی وزارت امور خارجه، پوشه ۱۵، پرونده ۳، ۳۱ اوت ۱۹۲۲/۸ شهریور ۱۳۰۱
 ۱۵. «اسناد کمیترین/ پلیس مخفی»

۱۶. همان
 ۱۷. همان
 ۱۸. همان
 ۱۹. همان
 ۲۰. همان

21 Salih Aliyov, *People of Asia and Africa*, 2 (1965)

۲۲. «کمیته باکو»ی فرقه دموکرات در ۱۹۱۴-۱۲۹۳ ش بنیاد گذاشته شد و از میان جماعت ایرانیان باکو و مناطق همجوار عضوگیری می‌کرد. محمدخان تربیت بنیان‌گذار «کمیته باکو»ی فرقه دموکرات ایران و مدیر مدرسه ایرانی اتحاد در باکو بود. دیگر اعضای کمیته عبارت بودند از: میرزا محمودخان پرورش، میرزا عبدالله عبدالله‌زاده، شیخ باقر شیرازی، آذر علی‌زاده، حسین خیاط، حسین محمودزاده، میرحسین مرتضوی، میرزا علی‌قلی (اهل عشق‌آباد، که بعدها سردبیر روزنامه *آذربایجان* جزء لاینفک ایران شد)، میرجعفر جسوادزاده پیشه‌وری، حاجی معلم جعفرزاده خلخالی، میرزا آقا وحی‌زاده، سیف‌الله ابراهیم‌زاده، علی‌اکبر اسکویی (بنیان‌گذار «کمیته اجرائی کارگران اصناف ایران» و سلام‌الله مددزاده جاوید، پرورش در ۱۲۹۵/۱۹۱۶ ش. به واسطه فعالیت‌های سیاسی‌اش، مجبور به ترک باکو شد به طرز غیرقانونی وارد ایران و پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ روسیه فرقه دموکرات به فعالیت قانونی پرداخت کرد. سلام‌الله جاوید، *ایران سوسیال دموکرات (عدالت) فرقه خفند، خاطره لریم، تهران، چاپ افست، ۱۹۸۰ [۱۳۹۵]*، ص ۹-۱۰. سایر انجمن‌ها و سازمان‌های ایرانیان در باکو عبارت بودند از: «حزب استقلال ایران»، که طرفدار دولت بود (همان ص ۱۱)، «صندوق تعاون مدرسه اتحاد ایرانیان باکو» (همان، ص ۱۳)، «جمعیت معارف ایرانیان» (که پوششی بود برای حزب عدالت) (همان صفحه ۱۷)، «اجتماعیون - انقلابیون» (سوسیال - رولوسیونرها). علاوه بر این‌ها، ایرانیان در مدرسه‌ی داشتند: اتحاد در مرکز شهر، و تمدن، در محله صابوتچی. در فروردین ۱۲۹۷ ش/مارس ۱۹۱۸ در پی نزاع میان مساواتی‌ها و کمون باکو، تقریباً همه سازمان‌های ایرانیان از میان رفتند (همان، ص ۱۴-۱۵)

۲۳ درباره جماعت‌های مختلف سیاسی و غیر سیاسی مهاجران ایرانی به قفقاز، بنگرید به:

Touraj Atabaki, "Disgruntled Guests: Iranian Subaltern on the Margins of the Tsarist Empire", in: Touraj Atabaki (ed.), *Twentieth Century Iran: History from Below*, forthcoming

۲۴. «اسناد کمیترین/ پلیس مخفی»

همان . ۲۵	همان . ۳۲	همان . ۳۹	همان . ۴۶
همان . ۲۶	همان . ۳۳	همان . ۴۰	همان . ۴۷
همان . ۲۷	همان . ۳۴	همان . ۴۱	
همان . ۲۸	همان . ۳۵	همان . ۴۲	
همان . ۲۹	همان . ۳۶	همان . ۴۳	
همان . ۳۰	همان . ۳۷	همان . ۴۴	
همان . ۳۱	همان . ۳۸	همان . ۴۵	

۴۸. Anastas Ivanovich Mikoian (1895-1978) بلشویک ارمنی که در خلال سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۰ در باکو و ارمنستان روزنامه‌نگاری می‌کرد. در سال‌های جنگ به عنوان فرمانده تیپ در ارتش سرخ خدمت کرد. بعدها در راس سازمان بلشویک آذربایجان قرار گرفت. میکویان جزو آن گروه شوروی بود که در ۲۸ آوریل ۱۹۲۰/۸ اردیبهشت ۱۲۹۹ قدرت را در باکو قبضه کردند. او در همان حال که در راس حزب باکو قرار داشت موقعیت‌های مختلفی را طی ماه‌های بعد از تسخیر باکو برعهده گرفت. سرگی کیروف، صدر حزب کمونیست آذربایجان و سرورز اوردژنیکیدزه، صدر کمیته منطقه‌ای ماوراء قفقاز و بعدها عضو بولیت بورو (دفتر سیاسی حزب کمونیست)، مقام‌های مافوق او در قفقاز بودند.

۴۹. «اسناد کمینترن / پلیس مخفی»

اسناد
۱۳۰



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شعبه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پنجمین مجمع علمی و پژوهشی